بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 9 آبان 1396.

خب ما در بحث میراث اجداد عرض کردیم که روایاتی که در آنها کلمه جد به کار رفته است مراد جدّ أبی است و این روایات ناظر به فتاوای عامه است و بحث مفصلش که گذشت. من جمله از شواهدی که آورده بودیم یکی این بود که روایتی ما نداریم که حکم جده را بیان کرده باشد. ما می گفتیم که این کاشف از این است که روایات ما ناظر به موضوعی است که در میان عامه مطرح هست. من خب در مورد جده اینها بحثی ندارند که جدّه جزو اولوا الارحام هستند نه جزو فرض بر ها من یلحق بهم. اینجا یک روایتی تنها در این مسئله هست البته آن که من عرض کردم در کتب حدیثی روایت نیست. یک چیزی نقل شده است گاهی اوقات در حکم جده و امثال اینها به آن روایت هم تمسک شده است. مرحوم شهید اول در غایه المراد همین مطلب را مطرح می کند که مسئله جده روایت ندارد. بعد از راه هایی می خواهد کم آن را استفاده کند می گوید آن که روایت داریم جدّ أبی است اما آن که روشن هست حکمش که جد أبی با اجتماع با إخوه أبی به منزله إخوه أبی است خب اینش روشن است. اما جدّه أبی و جدّ و جدّه امّی اینها حکمش روشن نیست. بعد در مقام این بیان می آیند که نسبت به آنها هم ادله ای اقامه کنند و اینها. من جمله از ادله ای که اقامه می کنند یک روایتی از ابن أبی عقیل نقل می کنند. حالا من عبارتش را می خوانم

الجدّ من قبيل مع الإخوة من ذلك القبيل يكون كأحدهم، و كذا الجدّة تكون كالأخت من ذلك القبيل، و هو منصوص الأصحاب. و لا شكّ في الجدّ للأب.

جدّ باشد آن هم للأب باشد. با این دو قید آنش روشن است. بعد می گوید

يمكن أن يحتجّ في العموم برواية

یک سری روایت ها و استدلالاتی را می آورد

و لما رواه ابن أبي عقيل في كتابه أنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله أملى على أمير المؤمنين عليه السلام في صحيفة الفرائض: «أنّ الجدّ مع الإخوة يرث حيث ترث الإخوة و يسقط حيث يسقطون،

جدی که با إخوه اجتماع کرده باشد یرث حیث ترث الإخوه و یسقط حیث یسقطون. آن که ایشان تمسکش هست مال ذیلش است

و كذلك الجدّة أخت مع‌ الأخوات ترث حيث يرثن و تسقط حيث يسقطن»

خب می گوید اینجا البته اصل ارث بردن را مطرح کرده است ما می خواهیم بگوییم که سهمش هم همان مقدار هست می گوید

و ظاهره المساوات

این غایه المراد جلد 3 صفحه 565 است. ولی اینکه اصلا بشود به این اعتماد کرد خیلی مشکل است حالا از ارسالش که بگذریم اصلا اینکه این تکه ذیل و کذلک الجد اخت مع الاخوات اینکه این تکه مربوط به این روایت باشد یا این تکه مربوط به کلام خود ابن ابی عقیل هست این روشن نیست. مؤید اینکه این جزو روایت نیست دعائم الاسلام همین مضمون را که نقل می کند، ذیل را نمی آورد. ایشان این است

دعائم الاسلام جلد 2 صفحه 376 دارد

عَنْ عَلِيٍّ وَ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ص أَنَّهُمْ ذَكَرُوا مِنَ الصَّحِيفَةِ الَّتِي هِيَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَطُّ عَلِيٍّ

آن صحیفه الفرائض همان قطعه ای از همان جامعه است که املاء رسول الله و خط علیٍّ علیه السلام بیده هست

خَطُّ عَلِيٍّ ع بِيَدِهِ أَنَّ الْجَدَّ يَقُومُ مَقَامَ الْإِخْوَةِ الْأَشِقَّاءِ

إخوه اشتقّاء یعنی إخوه أبی. به نظرم یا أبوینی الآن تردید کردم اشقّآء أبوینی را می گویند یا خصوص أبی را هم اشقّاء می گویند. امّی خلاصه خارج از إخوه اشقّاء هست.

وَ يَحُلُّ مَحَلَّ وَاحِدٍ مِنْ ذُكُورِهِمْ

همین مقدار آورده است از نقل از صحیفه همان که صحیفه الفرائض هم می کند. بعد ادامه اش می گوید

و هذا هو المشهور عن علي ع عند الخاصة و العامة أن الجد بمنزلة الأخ

آن هم که در ادامه اش می آورد فقط جد و أخ را آورده است. جدّه و اینها را نیاورده است. این است که من احتمال زیاد می دهم که آن کذلک الجده و اینها اصلا جزو روایت نباشد. حالا به تناسبات

سؤآل:

پاسخ: نه اصلا عبارت خود ابن ابی عقیل است. ابن ابی عقیل در واقع فتوای او هست در ضمن فتوای

سؤال:

پاسخ: حالا آن که چطور این الفاظش به این شکل هستند و امثال اینها یک نوع تا حدودی شاید نقل به معنا باشد. حالا یک نکته ای اینجا عرض کنم که در مورد صحیفه فرائض نقلیاتش را من دنبال کردم که کجاها در روایات ما از این صحیفه الفرائض مطلبی نقل کردند یک روایت از محمد بن مسلم هست

صحیفه الفرائضی که مربوط به بحث ما هست بحث های دیگر هستش ولی صحیفه الفرائضی که مربوط به بحث ما هست که حکم جدّ است

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ نَشَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَحِيفَةً فَأَوَّلُ مَا تَلَقَّانِي فِيهَا ابْنُ أَخٍ وَ جَدٌّ الْمَالُ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الْقُضَاةَ عِنْدَنَا لَا يَقْضُونَ لِابْنِ الْأَخِ مَعَ الْجَدِّ شیئا

این مراد از جد اینجا هم مراد جدّ أبی است. نمی دانم سابقا این روایت را در چیزهایی که مراد جدّ أبی هست آوردم یا خیر

فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْكِتَابَ خَطُّ عَلِيٍّ ع وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ص

اصلا در چیزهای سنّی به آن جدّه ارث نمی دهند. مراد کسی است که به او ارث نمی دهند به ابن أخ نمی دهند. این مراد جدّ أبی است که با جدّ أبی ابن أخ ارث داده نمی شود. شبیه همین باز از محمد بن مسلم نقل شده است که

نَظَرْتُ إِلَى صَحِيفَةٍ يَنْظُرُ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ ع فَقَرَأْتُ فِيهَا مَكْتُوباً ابْنُ أَخٍ وَ جَدٌّ الْمَالُ بَيْنَهُمَا سَوَاءٌ

آنجا نصفان بود اینجا سواء هست. یک مقدار نقل به معنا شده است. آن هم خیلی من مطمئن به نقلیات دعائم الاسلام که عین لفظ را نقل کرده باشد نیستم. دعائم الاسلام دست کاری زیاد می کند در روایات و امثال اینها. خب این روایت محمد بن مسلم را در یک جا از أبی عبد الله نقل کرده است شبیه این را یک جای دیگر عن أبی جعفر نقل کرده است. شماره 5 همین باب. به احتمال زیاد باید أبی عبد الله اش درست تر باشد. چون در دعائم الاسلام هم که نقل می کند از أبی عبد الله نقل می کند. دعائم الاسلام جلد 2 صفحه 377 حدیث 1350

رُوِّينَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ نَشَرَ صَحِيفَةَ الْفَرَائِضِ

و ماجرا را نقل می کند. گاهی اوقات رواتی بودند که از دو امام نقل می کردند گاهی اوقات اشتباه می شده است نقل این امام با نقل آن امام. یک نقل دیگر است

عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الْجَدِّ مَعَ إِخْوَةٍ لِأُمٍّ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ع أَنَّ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ يَرِثُونَ مَعَ الْجَدِّ الثُّلُثَ

اینکه هیچ در مورد جده در روایات ما نقلی نباشد فقط آن ابن ابی عقیل نقل کرده باشد حالا جدش در آن دعائم الاسلام بود. این خیلی مستبعد است که آ« جزو روایت باشد. خب این یک نکته.

سؤال:

پاسخ: نه حالا اگر یک روایت هم باشد تازه این مطلب هم هست یک روایت هم تازه پیدا کنیم آن مطلبی که ما می گفتیم که چطور شده است که این همه روایات در مورد جد است و در مورد جدّه فقط یک روایت هست این خودش باز هم کاشف همان مطلبی که ما می گفتیم هم خیلی لطمه وارد نمی کند. ولی می خواهم بگویم حتی اصل آن مطلبی که یک روایت هم وجود داشته باشد خیلی ثابت نیست. فکیف اینکه به اصطلاح اگر هم ثابت هم بود لطمه وارد نمی کرد. یک تعبیری هم فضل بن شاذان دارد آن هم مؤید این است که ذیل جزو روایت نباشد. یک نکته ای بگویم فضل بن شاذان فتواهایش با ابن أبی عقیل خیلی شبیه هستند. عبارت هایی که ابن أبی عقیل از او نقل شده است با عبارت هایی که از فضل بن شاذان در کافی و من لا یحضره الفقیه نقل شده است مشابه جدی است. پیدا است که یکی از منابع اصلی ابن أبی عقیل همین چیز فضل بنش اذان بوده است. عبارتی دارد می گوید

قال الفضل بن شاذان اعلم ان الجدّ بمنزله الأخ ابدا یرث حیث یرث و یسقط حیث یسقط.

به آن جده دیگر کار ندارد. این هم شاید مؤید این باشد که این اضافه اضافه ای است که ابن أبی عقیل خودش دارد اضافه می کند.

علی أیّ تقدیر این نکته اول این بحث. یک نکته دیگری در این بحث هست ما عرض کردیم در مورد جدّه و جدّ أمّی و جدّه امّی، دلیل اصلی اجماع هست. البته ما یک اطلاق مقامی هم ذکر می کردیم. اجماع هم منبعش همین اطلاق مقامی است یعنی یک نوع اطلاق مقامی اینجا وجود دارد. در یک جایی دیدم این آقای چی چی و القوامض بود می گفت که حکم همه صور مسئله را ناقد بصیر با دقت در روایات می تواند به دست بیاورد. ناقد بصیر همین مقدار. فکر می کنم مرادش از با دقت در روایات یک چیزی شبیه اطلاق مقامی ای چیزی امثال اینها هست که ایشان تعبیر

هیچ توضیح هم ندارده مال ملا علی علیاری، ایضاح القوامض به نظرم اسم کتابش همین بود. در بعضی جاها هم این مطلب را اشاره دارند می گویند حضرت امیر چیز عرض کنم امام صادق است در یک روایت هست که در مسئله جدّ هیچ کس سنّی ها همه شان روی هوا و هوس حکم کرده اند. فقط حضرت علی از روی نصّ و امثال اینها حکم صادر کرده است. به نظر می رسد که همین روایت را به یک نحوی چون یک مشکلی که اینجا هست این است که در مورد سایر احکام جدّه و اینها را چه می گویید. چون همچین چیزی از حضرت علی در مورد آنها نقل نشده است کأنه ائمه تخطئه می کنند که شما از روی هوا و هوس حکم می کنید و امثال اینها. آنها را هم باید به یک نحوی از انحاء از روی همین روایات حالا بحث مثلا اطلاق مقامی با آن تعبیراتی که کردیم یک همچین چیزهایی باید استفاده شده باشد. حالا این بحث خیلی دیگر بحثی ندارد. عرض کردم این بحث عمدتا دلیلش اجماع هست.و دعوای اجماع را در این کتاب ها شده است. خلاف جلد 4 صفحه 88. غایه المراد شهید اول جلد 3 صفحه 565. می گوید و هو منصوص الاصحاب. کنز العرفان جلد 2 صفحه 335، عندنا. در ریاض المسائل این عبارت کنز العرفان را آورده است و به آن خیلی هم تکیه می کند. عجیب است ایشان به عبارت کنز العرفان مؤیدا به عبارت غایه المراد تکیه کرده است و حجت هم دانسته است. خلاف را که قبل از اینها هم هست دعوای اجماع کرده است آن را نیاورده است. از کافی و استبصار دعوای اجماع را نقل می کند ولی می گوید که آن مربوط به جدّ است. مربوط به جدّه و نمی دانم جدّ امّی و اینها نیست. در آن محلّ بحثی که هست آنها نیست. این کنز العرفان را می گوید که ولو این صریح نیست ولی به هر حال ظهور کامل دارد و آن حجت است و امثال اینها. ولی قبل از آن خلاف، صریحا صور مختلف مسئله را دارد و در همه آنها هم ادعای اجماع کرده است. مسالک جلد 13 صفحه 143 هذا مذهب الاصحاب و بعد هم می گوید که و خالفهم فیه العامه. که خالفهم فیه العامه هم پیدا است که مخالف از خاصه نیست و مخالف از عامه است. مفتاح الکرامه جلد 17 صفحه 248 هم کلمه اجماع را اینجا دارد. در بعضی از فروض مسئله هم در ایضاح الفوائد به اصحاب نسبت داده است. ان الاصحاب قالوا انه مع الاجتماع در بحث جده أبی و أخت أبی، ان الاصحاب قالوا انه مع الاجتماع یکون الجد کالأخت و الاخت لها النصف در بحث جدّه این ایضاح الفوائد جلد 4 صفحه 219 هست. من هم تا شهید اول اقوال را که نگاه کردم هیچ قول مخالفی نبود من حالا لیس چیزها را سریع می خوانم مواردی که من به دست آوردم این جور کافی جلد 7 صفحه 116 و صفحه 117 که ظاهرا از عبارت های فضل بن شاذان دارد نقل می کند و ظاهرش این است که خود ایشان هم این مطلب را پذیرفته است. حالا عبارت ابن ابی عقیل را هم که خواندم از غایه المراد آن هم در همین جا باید ذکر شود. یعنی بعد از فضل بن شاذان ابن ابی عقیل بنا بر نقل غایه المراد. در پرانتز یک نکته ای عرض کنم که حاج آقا یک مطلبی را اشاره می فرمودند که یک سری کتب اصحاب تا زمان شهید اول بوده است. بعد از شهید اول دیگر از آنها نقل نمی شده است. یکی از آنها همین کتاب ابن ابی عقیل هست. شهید اول نقلیّاتی که از ابن ابی عقیل و ابن جنید و اینها دارد مستقل از علامه حلی است. بعضی ها خیال کرده اند که عرض کنم حاج آقا می فرمودند به مرحوم آقای اشتهاردی که مال ابن ابی عقیل را جمع کرده بود یا ابن جنید را جمع کرده می گفتم که شما مناسب بود که کتب شهید اول را هم فحص کنید ایشان هم نقلیاتی دارد. آقای بروجردی می گفتند که تا زمان علامه بیشتر موجود نبوده است. حالا آقای بروجردی تتبعشان ناقص بوده است چیز شهید اول را توجه نداشتند حالا شما مراجعه کنید ببینید بله هست در نقلیات جدیدی هست عرض کنم نه شهید اول هم نقلیات تازه ای غیر از نقلیات

من جمله همین جا. همین مورد بحث ما علامه مطلب را نقل نمی کند. در مختلف ظاهرا چون اختلافی نبوده است به خاطر همین نقلیاتی که علامه می کند در مختلف نقل می کند. اینجا چون مطلبش مثل دیگران بوده است نقل نکرده است. از مختلف هم شاید این استفاده شود که کتاب هایی که علامه از آنها نقل می کند در این مسئله مخالفی نبوده است. مثل ابن ابی عقیل و امثال اینها هم مطلبش از آنها استفاده می شود. رساله علی بن بابویه هم باید همین جور باشد. هم از عدم نقل خلافی که در این جاها از رساله علی بن بابویه علامه در همین مسئله ها دقیقا همین مسئله نسبت به بعضی فروع دیگر از علی بن بابویه در رساله مطالبی نقل می کند. پیداست که نسبت به اصل این مسأله رساله علی بن بابویه مثل سایر افراد بوده است. به بخصوص شیخ صدوق در کتاب هایش همه اش همین مطلب را آورده است. کتاب های شیخ صدوق خیلی هایش برگرفته از رساله پدرش شرایع علی بن بابویه هست. مقنع صفحه 499، هدایه 333، فقیه جلد 4 صفحه 288. ظاهر مقنعه هم همین است. مقنعه هم گفته است که جدّ به منزله أخ هست و جدّه به منزله اخت هست. أبی و امّی را ندارد ولی قبلا این را عرض می کردم که اینها ظاهرش این است که الجد من کلّ قبیلٍ بمنزله الأخ من ذلک القبیل بحثش گذشت. کافی و حلبی صفحه 371 و همچنین 368 هم اشاره به همین مطلب هست. نهایه شیخ طوسی 651. خلاف جلد 4 صفحه 88 مسأله 98. که نقل اجماع هم کرده است در مسئله. مبسوط جلد 4 صفحه 77. الایجاز فی الفرائض صفحه 273. المهذّب ابن برّاج جلد 2 صفحه 144. ظاهر جواهر الفقه صفحه 161 مسأله 572. حالا اینها ظاهرش همان مواردی هست که تصریح نیست ولی شبیه همان تقریباتی که ذکر کردیم در اینها هم می آید. المؤتلف من المختلف مال مرحوم طبرسی هست و خلاصه خلاف شیخ طوسی هست. همان عبارت شیخ طوسی را آورده است. جلد 2 صفحه 41 مسأله 105. وسیله ابن حمزه صفحه 391. فقه القرآن راوندی جلد 2 صفحه 351. سرائر جلد 3 صفحه 231، 241، 259. اصباح الشیعه کیدری صفحه 367. جواهر الفرائض مال خواجه طوسی است. صفحه 26. شرایع الاسلام جلد 4 صفحه 21. ظاهر مختصر النافع جلد 2 صفحه 269. در کتاب دیگر محقق نکه النهایه هم هیچ چیزی در مورد مطلب نهایه نیست که از آن هم برداشت شود که ایشان هم تعلیقه ای بر این مطلب ندارد. جلد 3 صفحه 218. کشف الرموز هم که شرح مختصر نافع هست مطلب همین جور است. جلد 2 صفحه 456. الجامع للشرایع یحیی بن سعید صفحه 516 و 517. این الجامع للشرایع عبارتی دارد من به نظرم این عبارت باید یک گیری داشته باشد. یک جوری است. حالا عبارت الجامع للشرایع را من می خوانم. للجدّ و الجدّه المال ثلثاه للجدّ و ثلثه للجدّه. این للجدّ و الجده مراد جدّ أبی است. که وقتی با هم دیگر اجتماع کنند المال ثلثاه للجد و ثلثه للجدّه. بعد می گوید و للجدّ أو الجدّه اذا انفرد المال فان کانا فبینهما نصفان.

للجدّ أو الجدّه این باید قسمت دومش للامّی چیزی داشته باشد که می گوید اذا انفرد حالا اینها نسبت به بحث اجتماع با إخوه اش دارد آن قسمتی که ما به آن بحث ما یک بحث دیگر است. ولی صدرش یک للأمی چیزی اینجا ها می خواهد. و للجد أو الجدّه اذا انفرد المال فان کانا، هم جد باشد هم جدّه باشد، فبینهما نصفان.

این جد امّی هست که در موردش نصفان

سؤال:

پاسخ: خب می گویم من پس اشتباه نقل کردم. درست شد. مراجعه نکرده بودم ببینم چه شکلی است. خب شد تذکر دادید. پس چیزش مال من بوده است. تصحیفش مال من بوده است. خب هیچی. الجامع للشرایع صفحه 516 عبارتش للأم هست من اینجا اضافه اش کنم. للجدّ أو الجد للأم اذا انفرد المال فان کانا فبینهما نصفین. باید نصفان باشد. ولی من نصفان نقل کردم حالا اجتهاد کردم یا از جایی دیگر عبارت من بوده است. حالا نقل یک نمی دانم چرا چاپ دیگر بوده است چه بوده است بالأخره من اینطوری نقل کردم. فبینهما نصفان باید باشد دیگر. جامع الخلاف و الوثاق 405 و 411. ارشاد الاذهان علامه جلد 2 صفحه 121. تحریر الاحکام جلد 5 صفحه 23. تلخیص المرام صفحه 281 قواعد الاحکام جلد 3 صفحه 365. در مختلف هم این مسئله نیامده است پیدا است که مسأله اتفاقی بوده است. اما چیزهای شهید اول غایه المراد جلد 3 صفحه 565. الدروس الشرعیه جلد 2 صفحه 371. اللمعه الدمشقیه صفحه 245. تا شهید اول را که من تا آن جایی که دستم رسید نگاه کردم هیچ مخالفی در مسئله نیست که قبلا هم بحث هایش را کردیم که این اجماع صغرویا و کبرویا معتبر است و از آن می شود حکم شرعی را استفاده کرد. خب این بحث هم از این جهت تمام. یک نکته ای اینجا عرض کنم که بحثی که ما تا حالا داشتیم حکم جد بود و جدّه بود جایی که اجتماع می کنند با إخوه و أخوات. ولی اگر جدّ و جدّه اجتماع نکرده باشند و منفرد باشند. دیگر ما دلیلی نداریم بر اینکه جدّ و جدّه حکم إخوه و أخوات را داشته باشند. ولی ابو الصلاح حلبی نظرش این نیست. ایشان جدّ و جدّه را عند الانفراد هم حکم إخوه می داند. نتیجه اش این می شود که جدّه امّی اگرت نها باشد با جدّ أبی ایشان در مورد جدّه امّی گفته است که یک ششم می برد. جدّه امّی یک ششم می برد. چون أُخت أُمّی منفرد فرضش یک ششم است. این را حکمش را این چنین گفته است حالی که مسئله این چنین نیست. جدّه امّی ولو منفرد هم باشد حکم اخت را ندارد. داخل در بحث ارث اولوا الارحام هست. قاعده ارث اولوا الارحام این است که نصیب من یتقرّب به را باید ببرد. جدّه امّی نصیب ام را باید ببرد. جدّ یا جدّ أبی باید نصیب أب را ببرد. أب و امّ اگر با هم همراه باشند امّ یک سوم می برد و أب دو سوم می برد. پس جدّه امّی وقتی منفرد باشد یک سوم باید ببرد نه یک ششم. حالا من یک چیزی نوشته ام. این مطلب نوشته ام

ذهب الحلبی فی الکافی صفحه 372 و مثله صفحه 368

ان للاثنين من كلالة الأم فما زاد عليهما الثلث بينهم بالسوية و لواحدهم السدس أخا كان أم أختا جدا أم جدة

ایشان اصلا جد ابی و امی را جزو کلاله دانسته است. جد را داخل در کلاله قرار داده است.

و الباقي لكلالة الأب و قد تبعه ابن زهره در قنیه صفحه 325 و الکیدری فی اصباح الشیعه صفحه 264 و 267. و القمی فی الجامع الخلاف و الوفاق صفحه 390 و 405. اینجا اتفاقا تبعیت کرده است و یک جای دیگر بر خلافش گفته است. قسهما صفحه 408. این مطلب. ولی ابن ادریس رد کرده است. و قد انکر علیه ابن ادریس فی السرائر جلد 3 صفحه 231 و 259. قبل از حلبی یک عبارتی مرحوم صدوق از فضل بن شاذان نقل کرده است آن هم ممکن است از آن همین مطلب استفاده شود. مرحوم صدوق از فضل بن شاذان این عبارت را نقل کرده است. قال الفضل بن شاذان این عبارت را نقل کرده است. قال الفضل بن شاذان اعلم ان الجدّه بمنزله الأخ ابدا یرث حیث یرث و یسقط حیث یسقط و به طور کلی تعبیر کرده است. و غلط الفضل فی ذلک. بعد اشکالاتی را فضل ذکر کرده است که اشکالاتش را کار ندارم. بعد در ذیلش دارد

بل الجد مع الإخوه بمنزله واحدٍ منهم. فاما ان یکون ابدا بمنزلتهم یرث حیث یرث الأخ و یسقط حیث یسقط الأخ فلا و ذکر الفضل بن شاذان من الدلیل علی ذلک ما رواه الفراس عن الشعبی یک روایتی نقل می کند بعد می گوید که آن روایت دلیل نیست آن مع الاجتماع هست آن که ما می خواهیم بگوییم مطلقا هست ولی مع الاجتماع بحثی نیست. به طور مطلق بگوییم جد به منزله واحدٌ منهم هست این جور نیست. ابن ابی عقیل عبارتی که داشتیم ظاهرا همین عبارت همین فضل بن شاذان بوده است و امثال اینها عبارتش دقیق شده است. عبارت ابن ابی عقیل را که ولو به روایت نسبت می دهد حالا روایت هم نباشد عبارت خودش هست. ان رسول الله صلی الله علیه و آله ام لا علی امیر المؤمنین ع فی صحیفه الفرائض ان الجد مع الاخوه یرث حیث ترث الاخوه و یسقط حیث تسقطون و کذلک الجدّ اختٌ مع الاخوات. یعنی در صورتی که با اخوات باشد حکم اخت را پیدا می کند. این عبارت ابن ابی عقیل یک مقداری دقیق شده است. من فکر نمی کنم فضل بن شاذان هم معلوم نیست که ایشان هم مرادشان همین مطلبی باشد که حلبی و اینها می گویند. بد تعبیر کرده است.

سؤال:

پاسخ: نه اینها عبارت را بد تعبیر کرده است. می گویم استدلال هایی هم که آورده است فضل بن شاذان عبارتش بد است. می گویم ابن ابی عقیل عبارت فضل را درستش کرده است عبارت فضل را اصلاحش کرده است. اینها ضعف تعبیر است بعضی وقت ها یک مطلبی در رساله های آقایان زیاد اتفاق می افتد یک اطلاقاتی عبارات دارد به خودشان هم کسی مستند مطلب را بداند می فهمد که این اطلاق مرادشان نیست. به خودشان هم بگویید می گویند که اینها مرادشان نیست. خدا رحمت کند همه شان را گذشتگانشان را رحمت کند و آنها که باقی هستند سلامت کند. در مکه سه تا آقا بودند اینها مسائل شرعی را جواب می دادند و هر سه هم مسلط بودند. مرحوم آقای افتخاری بود و آقای نیری و آقای ثابتی که اینها در بیت آقای گلپایگانی این سه نفر بودند و آقای نیّری و آقای ثابتی بیشتر با استناد به دلیل مبنا عبارت های چیز را معنا می کرد. آقای افتخاری به نصّ عبارت چیز می کرد. اگر آن مطلب استناد به

افراط نشود در مبنا گاهی اوقات افراط می شود. آن هم درست تر است. اینکه آدم گاهی اوقات بداند دقیقا که مستند آن آقا چیست. گاهی اوقات این مستند دانستن ها یک نوع استنباطات خاطع هست. ولی خیلی وقت ها آدم مستند فتوای یک آقا را بداند در اطلاق داشتن بعضی از عبارت های فتوایشان شک می کند. این است که من فکر می کنم که عبارت فضل بن شاذان هم اطلاق نداشته اشد و معلوم نیست که اطلاق داشته باشد.

سؤآل:

پاسخ: یعنی در واقع می خواهد بگوید که جایی که اجتماع می کنند به منزله آنها است. ادامه آن عبارتی که خواندم

و قد انکر علیه ابن ادریس

ابن ادریس این مطلب را از بعض اصحابنا که مراد حلبی است یا یکی از آن تابعینشان هست

و قد انکر علیه ابن ادریس فی السرائر جلد 3 صفحه 231 و 259. و المحقق فی المختصر النافع علی ما وضّح العابی فی کشف الرموز جلد 2 صفحه 455. فاضل عابی یک قیلی یک عبارتی دارد که فاضل عابی توضیح می دهد که این اشاره به فتوای حلبی هست. و در شرایع جلد 2 صفحه 269. از جهت چیزش اش هم مطلبش واضح است. البته یک روایتی هم بر رد قول حلبی وجود دارد موثقه است و اینها. آن ممکن است کسی آن روایت را قبول کند یا نکند و امثال اینها. ولی اصل مطلب اصلی اش این است که ما همچین دلیلی برای چیز مطلقش ندارد. ما دلیلی بر اینکه مطلقا جد به منزله إخوه و اخوات هستند نداریم. و فقط در فرض اجتماع و بلکه بعضی از روایت هایی که قید کرده است می گوید الجدّ مع الاخوات آنها هم ناظر به همین هست که در صورت اجتماع یقاسم الاخوه و امثال اینها. خب دیگر بحث خاصی در این جاها نیست. البته ما دیگر بحث های زیادی حتی در همین بحث إخوه و اخوات یک سری بحث هایی بود که کجا رد می شود و رد نمی شود و امثال اینها دیگر فرصت نشد که به آنها بپردازیم بحث های خیلی جدی اختلافی هم هست و هنوز هم فتواها در آن صاف نیست ولی چون قرار است که بعد از تعطیلات برویم کتاب العدد ما اینجا کتاب الارث را اینجا باهاش خداحافظی میکنیم انشاءالله.

سؤال:

پاسخ: ما به ترتیب عروه. کتاب العدد که بعد از کتاب العدی کتاب دوم جلد ششم عروه هست به همان ترتیب عروه هر وقت درس های حوزه شروع شد ظاهرا حاج آقا بنا داشتند شروع کنند درس را بعد از اصولشان هر وقت حاج آقا شروع کردند ما هم تابع حاج آقا هستیم چون یک مقدار به ما فرصت می دهند. خب ما به هر حال هی چه کمی و کاستی چیزی هست به ما ببخشید ما فردا کربلا می رویم و دعاگوی دوستان هم هستیم به ما ببخشید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد